

مائوئیزم یا اندیشه مائوتسه‌دون؟

ثور ۱۳۹۷ (می ۲۰۱۸)



مائوئیزم یا اندیشه مائوتسه‌دون؟

ما در جزوه‌ی داخلی «کرنش از چپ مقابل بنیادگرایان» (سرطان ۱۳۷۰) نقل‌هایی از خود مائوتسه‌دون آوردیم که «مائوئیزم» را رد می‌کرد و آنانی در حزب کمونیست را هم به باد انتقاد می‌گرفت که اندیشه مائوتسه‌دون را «عالی‌ترین، خلاقانه‌ترین، قله و...» توصیف می‌نمودند. و نیز گفتیم که «ضرورت به کاربرد "مائوئیزم" به عوض "اندیشه مائوتسه‌دون" چیست؟ صرفاً برای این که جا برای "اندیشه گونزالو" باز شده باشد؟»

ولی در آن زمان که مسئله زیاد داغ نبود، به جنبه مهمتر بحث، رابطه «ایزم» با عصر و... نپرداختیم.

مائوئیزم را نخستین بار حزب کمونیست پیرو مطرح نمود که متعاقب آن «جنبش انقلابی بین‌المللی» و احزاب و سازمان‌هایی از جمله «حزب کمونیست انقلابی امریکا» آن را به جای «اندیشه مائوتسه‌دون» پذیرفتند. حزب پیرو اصطلاح مضحک «مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیزم، عمدتاً مائوئیزم» را هم پیش کشید که به نظر می‌رسد توجه چندانی را جلب نمود و خود نیز متوجه مهجور بودن ابداعش شده و بر آن اصرار نورزید.

طرفداران اصطلاح «مائوئیزم» معتقدند که فقط مفهوم «مائوئیزم» می‌تواند بیانگر ارج نهادن به خدمات فناپذیر مائوتسه‌دون باشد؛ بر اساس ماتریالیزم دیالکتیک و حرکت تکاملی ماده در عصر امپریالیزم غیر از ایدیولوژی لنینیسم ایدیولوژی دیگری هم می‌تواند تکوین یابد؛ پیدایش ایدیولوژی را وابسته به محدوده عصر کردن و این که غیر از لنینیسم ایدیولوژی دیگری نمی‌تواند در عصر امپریالیزم وجود داشته باشد. پیشی ذهنی، مکانیکی، غیرعلمی، ندیدن حرکت تکاملی ماده، و ضد ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی است؛ علم در جریان یک عصر طی مرحله‌های متعدد تکامل می‌یابد. دیدگاه مذکور در این عبارات حزب کمونیست انقلابی امریکا خلاصه می‌شود که طرف تایید اغلب احزاب مائوئیست بود:

«بهنگام تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، حزب ما فرمول‌بندی این علم را از مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه ماتوتسه‌دون به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ماتوتسه‌دون تغییر داد. ما این کار را در مطابقت با بیانیه انجام دادیم، ولی دلیل مهم‌ترش این بود که به نظر ما فرمول‌بندی دوم تعریف بسیار صحیح‌تری از این علم ارائه می‌دهد.

گرچه ممکن است اینکار جزئی و فقط از علامت‌گذاری‌های تکنیکی بنظر آید (گذاشتن خط تیره بجای ویرگول)، اما در واقع تلاشی بود برای اطمینان یافتن از این که خدمات ماتوتسه‌دون به جایگاهی نازل‌تر، و به مقام ضمیمه‌ای از لنینیسم رانده نشود. در آنزمان، دلایل این تغییر را درون حزب بحث کردیم. امروز برآنیم صحیح‌تر است که علم انقلاب را مارکسیسم-لنینیسم-ماتوئیسم بنامیم.

به اعتقاد ما، با این تغییر رابطه صحیح‌تری میان نام علم با خود علم -آن گونه که توسط پراتیسین‌ها و تیوریسین‌هایش از زمان مارکس تا کنون تکامل یافته- برقرار ساخته‌ایم. مبنای تیوریک این تغییر نام، این واقعیت است که در تکامل این تیوری سه شخص وجود داشته است. مارکس این علم را کشف کرد و حکم پایه‌ای آن را پی ریخت؛ لنین آن را به سطح دیگری تکامل داد؛ و ماتو مجدداً آن را به سطح بالاتری برد. سابقاً در ضدیت با درک لنین‌پیاوئیستی که ورود به عصری نوین را علم کرده، و اندیشه ماتوتسه‌دون را با آن معادل قرار می‌داد، خاطر نشان می‌کردیم که عصر جدیدی وجود ندارد و این عصر کماکان عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری است. اما ما دچار این گرایش بودیم که نظریه عصر جدید و بوجود آمدن مرحله جدیدی در تکامل علم انقلاب را از هم تفکیک نکنیم. باید گفت در عین حال که عصر جدیدی در کار نیست و ما در دوران تاریخی جدیدی نیستیم-اما ماتوتسه‌دون آن چنان تکاملات کیفی پراهمیت در علم انقلاب صورت داده که می‌توان گفت با مرحله جدید و عالی‌ترین در این علم روبرو هستیم. بنا بر این ما علم خود را مارکسیسم-لنینیسم-ماتوئیسم مینامیم.

ما از این فرمول‌بندی همان مضمونی که برای مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ماتوتسه‌دون قایل بودیم را مد نظر داریم. پس چرا دست به این تغییر زدیم؟ چرا که، علیرغم نیت، استفاده از عبارت اندیشه ماتوتسه‌دون وزن درخور را به خدمات ماتو نمی‌دهد، و می‌تواند این درک را القا کند که خدمات ماتو، به اندازه خدمات مارکس و لنین مهم نیست. قصد ما روشن ساختن این مطلب است که خدمات ماتو با خدمات رهبران و تیوریسین‌های بزرگ انقلابی، مارکس و لنین هم سطح و هم ارزش است. در ثانی، هم ساده‌تر و هم بهتر است که این علم را با عنوان مارکسیسم-لنینیسم-ماتوئیسم به عموم معرفی کنیم - که این خود تبارزی از دلیل اصلی تغییر نام است. به هر حال، تاکید این نکته اهمیت دارد که این تغییر نام به معنی اختلاف ما با مختصات مفهومی علم انقلابی و تکامل آن توسط مارکس، لنین و ماتو -مندرج

در بیانیه- نیست.» («جهانی برای فتح» فارسی، شماره ۱۲، ۱۳۶۷)

اما طرفداران مفهوم «اندیشه مائوتسه‌دون» بر این اصل مصر اند که تکوین یک ایدئولوژی با عصر مرتبط است. مارکسیزم ایدئولوژی عصر سرمایه‌داری لیبرال بود و لنینیسم بنا بر آموزش استالین مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی است. یعنی هر ایدئولوژی و تفکر اجتماعی محصول شرایط اقتصادی جامعه‌ای معین می‌باشد. بنا بر این هیچ ایدئولوژی‌ای جدید بدون حدوث دگرگونی بنیادی اقتصادی نمی‌تواند عرضه گردد و لو هم نابه‌هایی ظهور کرده باشند. طبق اصل تقدم هستی اجتماعی بر شعور اجتماعی با وصف تولد مارکس و انگلس، مارکسیزم نمی‌توانست مستقل و بدون پایه مادی پدید آید. لنین در «سه منبع و سه جزء مارکسیزم» نشان می‌دهد که در کدام نظام تولید اجتماعی، در کدام مرحله تکامل اجتماعی-سیاسی-فلسفی، ایدئولوژی کمونیسم علمی توسط مارکس و انگلس بنیان نهاده شد و چرا این ایدئولوژی ممکن نبود پیش از آغاز عصر سرمایه‌داری تکوین یابد با آن که قبل از مارکس و انگلس انسان‌های بزرگی قد علم کرده بودند. هکذا بدون انقلاب فرانسه جامعه سرمایه‌داری توسعه نمی‌یافت و از اقتصاد انگلیسی و فلسفه آلمانی اثری نمی‌بود و مارکسیزم علی‌رغم پیدایش مارکس پا نمی‌گرفت. مائوتسه‌دون به این نکته اشاره دارد.^۱

شرایط مادی هستی یافتن مارکسیزم در عصر سرمایه‌داری که هنوز نظام اقتصادی سوسیالیستی خبری نبود، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت پایه مادی آگاهی سوسیالیستی و پیدایش مارکسیزم را تشکیل می‌داد که به مثابه ایدئولوژی پرولتاریا به ضرورت حل علمی تضاد مذکور

^۱ - «در جامعه فیودالی غیر ممکن بود که بتوان از پیش قانونمندی‌های جامعه سرمایه‌داری را شناخت، زیرا در آن زمان هنوز سرمایه‌داری پدید نگشته بود و پراتیک آن موجود نبود. مارکسیزم فقط می‌توانست محصول جامعه سرمایه‌داری باشد. مارکس در دوره سرمایه‌داری لیبرال نمی‌توانست بعضی از قانونمندی‌های ویژه عصر امپریالیزم را قبلاً بطور مشخص بشناسد، زیرا که امپریالیزم -آخرین مرحله سرمایه‌داری- هنوز پدید نگشته بود و پراتیک آن هنوز موجود نبود؛ تنها لنین و استالین توانستند این وظیفه را به عهده گیرند. علت این که مارکس، انگلس، لنین و استالین موفق به تدوین تیوری‌های خود گردیدند، -برغم نبوغ خود- به طور عمدۀ شرکت شخصی آنها در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمون‌های علمی آنزمان بود. بدون شرط اخیر هیچ نابه‌ه‌ای نمی‌توانست به موفقیت انجامد.» (منتخب آثار، جلد اول، ص ۴۵۷)

از طریق مبارزه طبقاتی تا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا پاسخ داد.

با ورود سرمایه‌داری به مرحله ماهیتا متفاوت امپریالیسم، علاوه بر تضاد بین سرمایه و کار دو تضاد اساسی جدید یعنی تضاد درون اردوگاه امپریالیستی و تضاد امپریالیسم با خلق‌ها و کشورهای تحت ستم جهان به میان آمدند که مبنای تکامل کیفی مارکسیزم به لنینیسم به شمار می‌رود که با وجود تحولات مهم در اوضاع جهانی، از درگذشت لنین و جنگ دوم به بعد نه تضادی قدیمی از بین رفته و نه تضادی جدید عرض اندام کرده بلکه فقط تضادهای اساسی عصر امپریالیسم تشدید یافته‌اند و بدین ترتیب عصر یعنی عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریایی تغییر نکرده است و به همین دلیل استالین پس از جنگ دوم فرمول‌بندی‌اش را تکرار نمود.

از این رو کل دوران امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی یا دوره سوسیالیستی که شامل لنینیسم می‌باشد بدان معناست که تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و پراتیک آن -انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چین-^۲ بخشی از عصر لنین محسوب می‌شوند زیرا مائوتسه‌دون، عصر یا مرحله‌ای جدید خارج از این عصر را نه بلکه مرحله‌ای از آن از صد سال بدین سو را نمایندگی می‌نماید.

مائوتسه‌دون با آن که بر علم انقلاب افزوده اما نظرات مارکس، انگلس و لنین را تغییر نداده و مکتبی جدید در عصر جدیدی را کشف نکرده و بنا بر این درست نیست عصر کنونی را عصر مائوئیسم خواند چنان که انگلس و استالین سهم گرانی در تکوین مارکسیزم و لنینیسم ایفا کردند ولی صحبت از انگلیزم و

^۲ -انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چین در کنار برانداختن صاحب قدرت‌ان راهرو سرمایه‌داری در رده‌های رهبری حزب، ضربه زدن بوروکراسی، ترویج مارکسیزم و مبارزه ضدروزیونیستی، تقویت جنبش کمونیستی جهان و همبستگی پرولتری در عمل با مبارزات ترقی‌خواه گیتی، روی صحنه آمدن و قدرت‌یابی بی‌همتای زنان در کلیه شئون، رنگ باختن نسبی فرق بین شهر و روستا با گسترش تعلیم و تربیه و رفتن صدها هزار داکتر پابرهنه به روستاها یعنی برخورداری کارگران و دهقانان از ثروت اجتماعی، خلق آثار هنری پرولتری، ضرورت «سرخ و متخصص» شدن شاگردان تمام موسسات آموزشی و... صرف‌نظر از افتراات و جعلیات بورژوازی، حامل خطاهایی هم بود که نباید آنها را نادیده انگاشت: کیش شخصیت زنده مائو با نمودهایی چون تعیین لین‌پیائو به عنوان جانشین مائو، آغاز هر کار با خوانش نقل‌قول‌هایی از کتاب سرخ، نصب عکس‌های مائو در مزارع، تشهیر، حبس، آزار و شکنجه و حتی کشتن برخی مخالفان و بدین ترتیب زیر پا کردن فاحش «قرار ۱۶ ماده‌ای»، عزل بسیاری کمونیست‌های مجرب و راستین از مقام‌های مرکزی، تخریب آثار تاریخی و غیره.

استالینیزم مطرح بوده نمی‌تواند. با وصف خدمات سترگ مائو به مارکسیزم-لنینیزم، پایه مادی مائوئیسم وجود ندارد. در اشاره به فرمول‌بندی غلط کنگره نهم حزب چین (۱۹۶۹)، در کنگره دهم (۱۹۷۳) از زبان مائوتسه‌دون قید شد: «پس از درگذشت لنین اوضاع جهانی دستخوش دگرگونی‌های بزرگی شده اما عصر تغییر نیافته است. اصول اساسی لنینیزم کهنه نشده و امروز پایه تئوریک اندیشه راهنمای ما به حساب می‌رود. عصر ما هنوز هم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی می‌باشد.»

هنگامی که کیش شخصیت مائو در انقلاب فرهنگی در اوج بود و مائو هم در جلوگیری یا کاهش آن موفق نشد، چرا نه حزب چین، نه طرفداران آن در سراسر دنیا به خاطر «ارج‌گذاری» به مائوتسه‌دون نه شعار مائوئیسم را بلند نمودند و نه اهمیت مارکسیزم و لنینیزم و اندیشه مائوتسه‌دون را مساوی اعلام داشتند؟ زیرا همه مفهوم ماتریالیستی تاریخ، درهم مرتبط بودن ایدئولوژی و عصر را دریافته بودند.

این دو بحث صرفاً به آن چه گفتیم خلاصه نمی‌شود و هر کدام بیشتر از آن استدلال دارد که آنها را بتوان در این جا گنجانند.^۳

ترجیح «اندیشه مائوتسه‌دون» نسبت به «مائوئیسم» (که آنها را دارای مضمونی متضاد نمی‌دانیم) از سوی سازمان ما بر آن چه در جزوه «کرنش...» آمده^۴ و آن چه در این جا به اجمال تذکر یافت استوار است. ولی ما قویاً برآنیم که دامن زدن این بحث و بخصوص آن را ملاک و مبنای وحدت مارکسیست‌ها در سطح جهانی یا هر کشور قید کردن خطاست. اردوگاه انقلابی را نباید بر پایه‌ی تفاوت‌ها بر سر این گونه

^۳ - رفقای هندی مجموعه مقالات ارزنده‌ای با نام «مائوئیسم یا اندیشه مائوتسه‌دون؟» انتشار داده‌اند که در فرصتی و بنا بر ضرورت به نشر آن مبادرت خواهیم ورزید.

^۴ - در جزوه «کرنش...» بر چند منبع حاکی از تصریح مائوتسه‌دون که اندیشه‌اش هنوز در مرحله فراگیری قرار دارد و نه تبلیغ، استناد جسته بودیم ولی به این قول او دسترسی نداشتیم: «در ۱۹۵۵ در کنفرانسی سرتاسری از روشنفکران، برخی از رفقا مجدداً پیشنهاد کردند که "اندیشه مائوتسه‌دون" به "مائوئیسم" تغییر یابد. رفیق مائو آن را رد کرده گفت: "مارکسیزم-لنینیزم تنه درخت است و اندیشه من صرفاً شاخه‌ای از آن.»

مسائل متفرق کرد.

مسما بودن یک تشکیلات به «مائوئیست» یا «طرفدار اندیشه‌مائو» نمی‌تواند معرف کمونیستی بودن آن باشد. احزاب و شخصیت‌های مارکسیست-لنینیست هستند که هر دو مفهوم را مرادف هم به کار می‌برند؛ نیروهای کمونیستی وجود دارند که هیچ کدام پسوند نام‌های شان نیست اما اعتبار و پهنای مبارزه شان اگر بیشتر از احزاب مائوئیست یا پیرو اندیشه مائو نباشد کمتر نیست.

عده‌ای اساساً «ایزم» گذاری بر ایدیولوژی پرولتاریا را مغایر علمی بودن آن می‌انگارند زیرا تیوری علمی پرولتاریا را واحد و متکامل می‌دانند که توسط مارکس ارایه شد اما لنین و مائوتسه‌دون با آن که بر مقتضای شرایط معین تاریخی مارکسیزم را غنا بخشیده، نافی یا در تضاد با نظرات مارکس و انگلس نبوده، مکتب جدیدی در جامعه‌شناسی مترقی خلق نکرده‌اند و بدین‌ترتیب کمونیزم علمی تیوری‌ای انقلابی است که با مارکس و انگلس آغاز و توسط لنین و مائوتسه‌دون تکامل داده شد و این تکامل ادامه خواهد یافت. علاوه‌ا احزابی هم بوده‌اند که پس از «مائوئیست» شدن در کیفیت و سطح مبارزه آنها دگرسانی مهمی رونما نگردیده است. تشکیلات‌هایی هم هستند درگیر عالی‌ترین شکل پیکار، اما مارکسیست یا لنینیست جزء نام آنها نمی‌باشد همان طوری که گروه‌هایی اند که خود را با پسوند «مارکسیست-لنینیست-مائوئیست» و برای محکم‌بندی مضحکی حتا «مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، عمدتا مائوئیست» آراسته‌اند لیکن کار انقلابی در عرصه اصلی مبارزه و در عمل شان غایب است.

هیچ تشکلی ممکن نیست با گوش‌خراش‌تر جیغ زدن در «دفاع» از مائوتسه‌دون حیثیت کمایی کند مگر این که بدون ادعای زیاد و چپ و راست ابراز «وفاداری آتشین» به او، مبارزه موثری را در داخل کشورش پیش برد و با همین معیار برای همبستگی نیروهای کمونیستی در سطح ملی و بین‌المللی بکوشد: مارکس و انگلس که در «مانیفست حزب کمونیست» نوشتند «کارگران میهن ندارند و آن چه را که ندارند نمی‌توان از آنان باز ستاند. از آن جا که پرولتاریا قبل از هر چیز باید به تسلط سیاسی دست یابد، به مقام طبقه هدایت‌کننده ملت برسد، خود ملت -البته نه به معنای بورژوایی آن- را تشکیل دهد»، نه تنها بر ضرورت حیاتی همبستگی بین‌المللی کارگران همه کشورها تاکید می‌کنند، بلکه بر مبارزه طبقاتی مبارزه علیه ستمگران و استثمارگران در سطح ملی تقدم قایل اند یعنی کارگران هر ملتی نخست باید دشمن طبقاتی را در خانه خود از پا در آرند. لنین هم می‌آموزد: «انترناسیونالیزم در کردار -یکی و فقط یکی است و آن هم کار بی‌دریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات، همدردی و کمک مادی) از این مبارزه و این خطمشی و فقط این خطمشی، بدون استثنا در تمام کشورها است.» (لنین، «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»)

«وزن در خور» قایل شدن به آموزگاران جهانی پرولتاریا فقط و فقط با پیاده کردن آموزش‌های آنان در شرایط مشخص یک کشور میسر است و نه «ایزم» افزودن به نام آنان و تصاویر شان را با خورشید و کهکشان آراستن.